



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

#### مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کنند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنیم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

## یادداشت ۱

دختر خانم حدوداً ۲۵ ساله‌ای بود و در یک دستش تلفن موبایل، و در دست دیگرش یک بلیستر خالی سفالکسین ۵۰۰ میلی گرمی داشت. تقاضای یک ورق کپسول سفالکسین ۵۰۰ میلی گرمی کرد و اظهار نمود که برای گلودرد می‌خواهد. برای ایشان توضیح دادم که شما باید ۵ روز کپسول سفالکسین ۵۰۰ میلی (هر ۶ ساعت یک کپسول) مصرف کنید تا بیماری کاملاً بهبود یابد. یادآوری کرد که دارو را برای برادرش می‌خواهد و هر وقت گلودرد می‌گیرد همین درمان را انجام می‌دهد.

در ادامه به ایشان یادآوری کردم که یک ورق کپسول سفالکسین ۵۰۰ میلی برای ۲/۵ روز درمان است و درمان ناقص می‌ماند. علی‌رغم توضیحات من، باز هم به مادرش تلفن کرد و بعد از تایید گرفتن از دکتر مامان! دو ورق سفالکسین ۵۰۰ میلی (۲۰ عدد برای ۵ روز) گرفت و رفت.

## یادداشت ۲

دو خانم همراه با یک دختر بچه حدوداً ۳ ساله وارد داروخانه شدند. یکی از خانم‌ها ۳ بسته پوشک را روی هم گذاشته بود و برای این که دستش خسته نشود، آن‌ها را روی پیش‌خوان داروخانه قرار داد. یک عدد سرشیشه می‌خواست. تکنیسین داروخانه یک عدد سرشیشه برای ایشان آورد و قیمتش را گفت. پول درشت داد و چون پول خرد

نمود، به ایشان پیشنهاد دو عدد سرشیشه داده شد. خیلی محکم اظهار داشت که احتیاج نیست! خانمی که با ایشان بود برای ختم مساله گفت: یک عدد هم به من بدهید. به تکنیسین داروخانه گفتم: «عجب حکایتی است. این خانم برای جیش بچه‌اش ۳ بسته پوشک گرفته، ولی برای خوردن بچه، حاضر نیست دو عدد سرشیشه بگیرد!»

## یادداشت ۳

داروهایش را که گرفت، رو به من کرد و گفت: خانم دکتر داروخانه یک کپسول سیاه رنگ تقویتی به من می‌دادند که خیلی خوب بود. مرد جاافتاده و مؤدبی است که از مریض‌های دایمی و پاهای ثابت داروخانه است. اول فکر کردم که کپسول ژریاتریک فارماتون می‌خواهد که پاسخ ایشان منفی بود. با دست به سوی قفسه اشاره کرد و معلوم شد که کپسول «دیافیت» برای تقویت عمومی بیماران دیابتی می‌خواهد و قبلاً هم خانم دکتر مسؤول فنی صبح همین را برایش تجویز کرده بودند. قبل از این که دارو را به ایشان بدهم، سؤال کردم که شما دیابت دارید؟

با خونسردی و در عین حال ناراحتی پاسخ داد: من همه چیز دارم!

در جوابشان گفتم: «همین که سرپا هستی و خودتان به داروخانه مراجعه می‌کنید و به کسی احتیاج ندارید، یک دنیا می‌ارزد.»

حسنه‌ای است که در فرهنگ ما ایرانیان جایگاه خوبی دارد.

این بار وقتی من قیمت را به ایشان گفتم، ایشان رو به من کرد و گفت: «قابلی ندارد!»  
یعنی چیزی که عوض دارد، گله ندارد!

#### یادداشت ۶

از مراجعین همیشگی و ثابت داروخانه است. جوان حدوداً ۳۵ ساله‌ای است که دید کاملی ندارد و معمولاً داروها را که می‌گیرد خیلی نزدیک چشم می‌برد تا متوجه شود که چی به چی هست.

جلسوی پیش‌خوان داروخانه که قرار گرفت مثل همیشه تقاضای دو سه قلم دارو را داشت که روی کاغذی یادداشت کرده بود.

داروهایش را که گرفت و داشت از داروخانه خارج می‌شد، مقابل پیش‌خوان صابون‌ها ایستاد و با سختی و در حالی که سرش را تقریباً به شیشه

پیش‌خوان چسبانده بود، سؤال کرد:

آقای دکتر صابون شترمرغ دارید؟

خواستم به شوخی به او بگویم که: شامپوی «سوسمار» داریم، ولی جلوی خودم را گرفتم و با یک «نه» مساله را ختم کردم.

#### یادداشت ۷

دفترچه بیمه‌اش را جلوی پیش‌خوان گذاشت و

#### یادداشت ۴

نسخه‌ای را که جلویم گذاشت، دو داروی آرام‌بخش داشت که توسط پزشک متخصص اعصاب و روان نوشته شده بود. وقتی تکنیسین داروخانه داشت نسخه را وارد کامپیوتر می‌کرد و من هم داشتم داروهایش را آماده می‌کردم، صاحب نسخه رو به من کرد و گفت: آقای دکتر! این داروها را مریض بخورد، یک وقت بی‌هوش نشود؟

از ایشان سؤال کردم: بیمار شما مسن است؟ با خونسردی گفت: ۹۰ سال دارد!

چون زیاد حرف می‌زند، دکتر این داروها را برایش تجویز کرده تا کمی آرام شود.

این بار من با خونسردی گفتم که با خیال راحت داروها را به ایشان بدهید و از خداوند بخواهید که عاقبت همه ما را ختم به خیر کند.

#### یادداشت ۵

مرد جا افتاده‌ای است. اگرچه سنی از او گذشته، ولی به نظر می‌رسد که مرد دنیا دیده‌ای باشد. از مریض‌های همیشگی و مراجعین دایمی داروخانه است. هر وقت که وارد داروخانه می‌شود، ابتدا روی صندلی بیماران می‌نشیند و سپس درخواست خود را مطرح می‌کند، یا نسخه‌اش را روی پیش‌خوان داروخانه قرار می‌دهد. آن روز وقتی داروهایش را حساب کردم، رو به ایشان کردم و گفتم:

«قابلی ندارد». این تعارف هم از آن چیزهای

## یادداشت ۸

هر چقدر هم که در داروخانه کار کرده باشی، بالاخره متوجه نمی‌شوی که اگر مراجعه‌کننده‌ای آمد و گفت یک بسته قرص فلان یا کپسول بهمان می‌خواهم، مقصودش چیست؟ گاهی یک بسته می‌دهی و بیمار می‌گوید یک ورق (بلیستر) می‌خواهم. گاهی هم بالعکس. فردی وارد داروخانه شد و در حالی که به سرش اشاره می‌کرد، تقاضای دو عدد قرص مسکن ژلوفن داشت. البته، همراه با تذکر این که ژلوفن به شکل کپسول است، دو بلیستر ده عددی ژلوفن به ایشان داده شد.

خیلی خونسرد گفت: نه آقا! دو تا دونه به قول شما کپسول ژلوفن می‌خواهم که همین الان با یک لیوان آب مرحمتی شما درجا بخورم و سردردم خوب شود!

منتظر شد. داروهایش را که نگاه کردم به ایشان گفتم که داروها بیمه نیست. بیمار هم گفت که: پس نسخه را نکنید. تذکر دادم که حتماً نسخه را نمی‌کنیم و روی کپی نسخه قیمت می‌زنیم. قیمت را پرسید. حدود قیمت را که گفتم، بیمار رو به من کرد و خیلی خونسرد گفت: مغازه‌های دیگر ارزان‌تر نمی‌دهند؟

این بار من خونسرد پاسخ دادم که: این جا مغازه نیست، داروخانه است.

پاسخ شنیدم که: چه فرقی دارد!

برایش توضیح دادم، همان‌گونه که ایشان به مطب پزشک نمی‌گویند «آپارتمان»، به داروخانه هم نباید بگویند مغازه!

ظاهراً قانع شد و داروهایش را تحویل گرفت و رفت.